

مقدمه

دانش تاریخ مانند بعضی علوم اجتماعی دیگر جوان و جدیدالتأسیس نیست و همه اصول و مبانی آن در دوره معاصر شکل نگرفته است. تاریخ در هیئت سنتی خود در کشور ما دانش و معرفتی شناخته شده بود، ولی در دوره معاصر تحت تأثیر بینشها، روشها و مکاتب تاریخ‌نگاری نوین غربی قرار گرفت. پس تاریخ در کشور ما معرفتی است که هم ریشه در سنت دارد و هم از امواج فکری مدرنیته غربی هر چند به صورت ناقص و با فاصله زمانی نسبت به مبدأ، متأثر است و البته این بر سختی شناخت چیستی آن می‌افزاید؛ زیرا اگر علمی جدیدالتأسیس (مثل جامعه‌شناسی) و کاملاً وارداتی بود، تکلیف روشن‌تر بود. با این حال تاریخ‌نگاری حرفه‌ای در قرن بیستم، همان‌قدر از تاریخ‌نویسی ساخته دست آبا و اجداد ما دور است که فیزیک جدید از ارشمیدس (پلام، ۱۳۸۶، ص ۱۲۰). مواجهه روشها و نگرشهای سنتی و نوین، ترکیبی نامتجانس در تاریخ‌نگاری ما خلق کرده که نتیجه آن بحران روش در پژوهشهای تاریخی است. مراجعه به مبانی تحقیق در پایان‌نامه‌های دانشگاهی حتی در سطح دکتری گویای این امر است. از این رو، هرگونه بحث درباره بحرانی که علم تاریخ در کشور ما با آن روبه‌روست، تا حد زیادی مستلزم کندوکاو در تحولاتی است که تاریخ‌نگاری در غرب در دوران مدرن سپری کرده است. علاوه بر این، تأثیرپذیری آگاهانه یا ناآگاهانه از مکاتب تاریخ‌نگاری غربی و ترویج و به‌کارگیری صحیح یا بعضاً ناشیانه آنها معمولاً بدون توجه به اصول و مبانی آن مکاتب بوده است. به گونه‌ای که اغلب بدون امعان نظر به این اصول، مبانی و ماهیت معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و نیز شرایط اجتماعی-تاریخی پیدایش، مکاتب فوق در تاریخ‌نویسی ما به کار گرفته شده‌اند.

در عصر جدید، تاریخ‌نگاری در غرب تحت تأثیر تحولاتی که در عرصه تاریخ‌نگری مورخان (اعم از فلسفه نظری تاریخ و فلسفه علم تاریخ) رخ داد، به تدریج وارد فضای دیگری شد. سه ویژگی اصلی تاریخ‌نگاری ماقبل مدرن که توجه به تاریخ سیاسی به جای تاریخ اجتماعی، تأکید بر نقل وقایع به جای تحلیل آن، و بالأخره آمیختگی تاریخ با افسانه و داستان و فقدان نقد تاریخی بود، رفته رفته جای خود را به تاریخ‌نگاری با رویکرد اجتماعی، تحلیلی و نقادانه داد. در فلسفه‌های نظری تاریخ، انسان به عنوان محرک تاریخ جانشین خداوند شد، سلطه فراتاریخ بر تاریخ رنگ باخت و مشیت الهی به عنوان سازنده تاریخ کم‌رنگ و انسان تاریخ‌ساز شد و در نتیجه فلسفه‌های تاریخ خطی غیردینی رونق گرفت. عصر قبلی را عصر ظلمت و دوره جدید را عصر ترقی و روشنگری نامیدند و معتقد به سیر خطی و تکاملی تاریخ شدند که بر اساس آن سیر تاریخ و حوادث و تحولات آن رو به پیشرفت بود. اینان تاریخ جهان را بر اساس یک طرح کلی و جهان‌شمول پیش‌بینی می‌کردند. شخصیت بارز و برجسته این تفکر کندرسه^۱ بود که اعتقاد داشت تاریخ بشر بر اساس علم پیشرفت می‌کند و مدینه فاضله و بهشتی که انسانها به دنبال آن هستند در این عالم و توسط علم دست‌یافتنی است.

از سوی دیگر، معرفت تاریخی به عنوان یک علم مورد تردید قرار گرفت. هر چند این تردید سابقه دیرین داشت و ارسطو تاریخ را از آن جهت که با واقعیات جزئی سروکار دارد از شعر فروتر می‌شمرد و شعر را از تاریخ فیلسوفانه‌تر می‌خواند. (زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۲۷؛ ادواردز، ۱۳۷۵، ص ۴) و در طبقه‌بندی او از علوم، تاریخ جایی نداشت.

نقادان و فیلسوفان بعد از ارسطو تا عهد رنسانس تحت تأثیر تقسیم‌بندی وی از علوم و جایگاه تاریخ در آن قرار داشتند. حتی دکارت^۲ فیلسوف خرد‌گرای عهد جدید نیز به طور کلی ارزش چندانی برای تاریخ قائل نبود. دکارت آگاهی بر وقایع

1. Condorcet
2. Descartes

مهم تاریخی را مایهٔ بلندی طبع و پرورش قوه تعقل در آدمی می‌دید و در عین حال تاریخ را در ردیف افسانه‌ها می‌شمرد و اعتقاد داشت تاریخ نمی‌تواند گذشته را آن‌طور که واقعاً وجود داشته است، به تصویر بکشد. کما اینکه ولتر^۱ تاریخ اروپا را چیزی جز فهرستی طولانی از وصلتهای ملکانه، شجره انساب و القاب مورد اختلاف که در انبوه آنها حوادث بزرگ خفه می‌شود، نمی‌دید (زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۵۳). در نهایت ولتر تاریخ را نوعی نبش قبر مردگان می‌دانست (ادواردز، ۱۳۷۵، ص ۴).

با پیشرفت علوم تجربی و ظهور معرفت‌شناسیهای عینیت‌گرا، نوعی تجربه‌گرایی در اذهان اندیشمندان حاکم شد و همه چیز از منظر علوم طبیعی و ریاضیات نگریسته شد. رشد علم و کشفیات علمی پی در پی باعث شد که دانشمندان و متفکران این باور را مطرح کنند که تاریخ باید شأن علمی بیابد و همچون علوم تجربی، آزمون‌پذیر شود. تحت تأثیر این علم‌گرایی طبقه‌بندیهای جدیدی از علوم از سوی اندیشمندانی چون جان استوارت میل^۲، هربرت اسپنسر^۳ و اگوست کنت^۴ به عمل آمد که همگی بر اولویت علوم تجربی تأکید داشتند و علوم اجتماعی و از جمله تاریخ را فاقد ویژگیهای علوم تجربی می‌شمردند. در جهت مقابل، طرفداران علمیت تاریخ نیز ضمن مقایسه ویژگیهای تاریخ با دانش علمی به پاسخ‌گویی برآمدند. مجموع این مناقشات اصول و مبانی علم تاریخ را بال‌وپر داد و پارادایمهای جدیدی از معرفت‌شناسی تاریخی، روش‌شناسی تاریخی و نهایتاً تاریخ‌نگاری ظاهر ساخت.

همان‌گونه که دیدیم رشد تاریخ‌نگاری در غرب در درجهٔ اول مرهون کنکاش در مباحث نظری در باب اصول و مبانی علم تاریخ بود و یکی از راههای برون‌رفت از بحرانی که علم تاریخ در کشور ما با آن روبه‌روست، توجه بیشتر به اصول و مبانی و چیستی علم تاریخ و نیز عنایت به مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پارادایمهای مسلط بر تاریخ‌نگاری دوران مدرن و استفادهٔ صحیح و

1. Voltaire
2. John Stuart Mill
3. Herbert Spencer
4. August Comte

متناسب با فضای فکری، فرهنگی است که تاریخ ما در آن متجلی شده است. با وجود این، بی‌توجهی مورخان (یا حداقل کم‌توجهی ایشان) به لزوم بحث‌های نظری به حدی بوده، که برخی فیلسوفان نه تنها تاریخ را در مقایسه با گفتمان‌های هم‌جوار، از لحاظ نظری عقب‌مانده می‌دانند (جنکینز، ۱۳۸۴، ص ۱۶)، بلکه وظیفه خود را بیدار کردن مورخان از خواب‌گردیهای تجربی‌شان می‌دانند و معتقدند «متخصصان تاریخ هنوز در خواب‌اند» (همان، ص ۷). تاریخ‌نگاران در کل، در مقام افرادی اهل عمل، دوست دارند که از نظریه‌سازی پرهیزند و به تاریخشان پردازند. دل‌مشغولی راستین تاریخ‌نگار، تاریخ است و نه تاریخ‌نگاری (سائنگیت، ۱۳۷۹، ص ۱۶). مورخان پیرامون چگونگی امور، و حتی ماهیت موضوع خود چندان نیندیشیده‌اند (کار، ۱۳۵۱، ص ۲۸). به طور عموم مورخانی که سخت‌کوشانه به کار تحقیق علمی مشغول‌اند تا حد زیادی از مباحثات نظری پرهیز می‌کنند. هر نوشته تاریخی متضمن نوعی فلسفه تاریخ است. مورخ اهل عمل کارش چون عالم اهل عمل است، همان‌طور که عالم اهل عمل چندان علاقه‌ای به جوهر و فایده فلسفه علوم ندارد، به همان ترتیب، مورخ دست‌اندرکار تاریخ نیز چندان در بند فلسفه تاریخ نیست (پلام، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷). البته این بدان معنی نیست که تاریخ‌گزاران حرفه‌ای به هنگام تبیین پدیده‌های تاریخی تحت تأثیر دیدگاه‌های مطرح در فلسفه علم نیستند. اینکه مورخی فارغ از هر دیدگاه به کار خود مشغول باشد خیالی باطل بیش نیست. به قول هیدن وایت^۱ «مورخانی که مرز قاطعی میان تاریخ و فلسفه تاریخ می‌کشند قادر به تشخیص این نکته نیستند که هر گفتمان تاریخی در درون خود، هر چند فقط به صورت ضمنی، یک فلسفه تاریخ تمام‌عیار دارد...» (جنکینز، ۱۳۸۴، ص ۲). بنابراین مورخان به دو گروه تقسیم می‌شوند: آنان که فلسفه تاریخ را مورد توجه قرار می‌دهند و آنان که آن را نادیده می‌گیرند، و فلسفه تاریخشان به شکل ضمنی در آثارشان نهفته است. شق ثالثی وجود ندارد؛ هیچ اثر تاریخی فاقد فلسفه تاریخ نیست (همان، مقدمه مترجم، ص ۷). پس می‌توان همچون برتولت برشت

1. H. White

گفت که تاریخ‌نگار بدون اینکه همواره از این نکته باخبر باشد یا مایل باشد، تابع یک نظریه و از این رهگذر تابع نوعی فلسفه تاریخ می‌شود (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۶۸). تاریخ‌نگاران دیگر نمی‌توانند از مقابله با چالش‌هایی که از جانب «نظریه» پیش روی آنان قرار می‌گیرد بگریزند (سائگیت، ۱۳۷۹، ص ۱۱). مورخان نباید شأن خود را به گردآورنده صرف مواد تاریخی برای سایر علوم نظری تقلیل دهند (یروفه‌یف، ۱۳۶۰، ص ۱۴۷). با وجود سنت دیرینه تاریخ‌نویسی در ایران، غفلت از مباحث نظری در میان اهل تاریخ، دامنه گسترده‌تری دارد. همه ساله صدها کتاب و مقاله در حوزه مطالعات تاریخی در کشور ما تألیف یا ترجمه می‌شود که درصد ناچیزی از آن به مطالعات نظری علم تاریخ اختصاص دارد. «در اکثر آثار و کتابهای تاریخی شاهدیم که کمترین نشانه یا ردپایی از بحثهای تحلیلی و نظری، موضوعات و مسائل روش‌شناختی (متدولوژیک) مضامین و مقولات عرصه پویا و دائماً در حال گسترش فلسفه تاریخ، و جریانهای متعدد و نحله‌های متنوع تاریخ‌نگاری کلاسیک، مدرن و پسامدرن در متن این آثار یا حداقل در مقدمه و مدخل آنها به عنوان فتح بابی، گیرم برای ورود به بحثهای سراسر روایی و داستان‌نگارانه به چشم نمی‌خورد» (نوذری، ۱۳۷۹، ص ۱۵). در عین حال باید توجه داشت که تکیه و تأکید بیش از حد پاره‌ای از مورخان بر قالبهای نظری و به کارگیری مکانیکی و ناشیانه دیدگاههای جدید خطر دگماتیسم و «روش‌زدگی» را در پی دارد.

اثر حاضر ادعای پژوهش یا ارائه مبحثی جدید در زمینه‌های فوق ندارد. مؤلف اگر توانسته باشد تألیفی قابل فهم از مهم‌ترین مباحث مربوط به اصول و مبانی علم تاریخ برای دانشجوی اهل تاریخ که برای اولین بار با این موضوع روبه‌رو می‌شود فراهم نماید، به نتیجه مورد نظر نائل شده است. هر چند، کتاب حاضر برای درسی با عنوان «مبانی علم تاریخ» در مقطع کارشناسی رشته تاریخ تنظیم و تدوین شده است، اما به نظر می‌رسد برای دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد گرایشهای مربوط به رشته تاریخ نیز خالی از فایده نباشد.

تذکر این نکته لازم است که عدم ورود به پاره‌ای از مباحث مرتبط با عنوان

کتاب حاضر و یا اشاره گذرا به برخی مباحث دیگر علاوه بر محدودیت حجم کتاب، بیشتر به این علت بود که در کتابهای دیگر که در دستور کار «سمت» قرار دارند (از جمله نقد منابع، روش تحقیق، تاریخ‌نگاری، و...) به‌طور مفصل به آن مقولات پرداخته می‌شود. با وجود این، از همه خوانندگان و اهالی تاریخ انتظار دارد از سر لطف و کرم اشتباهات و کاستیها را گوشزد نمایند تا در چاپهای بعدی مرتفع شود. در پایان لازم می‌دانم از حُسن توجه مدیر محترم گروه تاریخ «سمت»، استاد فرزانه جناب آقای دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد و پیگیریهای مستمر کارشناس محترم گروه خانم مریم فلاح شجاعی و همراهیهای همسرم خانم رضانی صمیمانه تشکر کنم.

مفتخری

تابستان ۸۹